

کتاب‌های فرهنگ با توجه به هدف مؤلف و نیاز خوانندگان به صورت‌های مختلف تألیف می‌شوند، مانند فرهنگ‌های عمومی، که خود شامل فرهنگ‌های بزرگ و متوسط و کوچک و یا فرهنگ دوره‌ای خاص یا زبان طبقه‌ای خاص و... می‌شود و نیز فرهنگ‌های اختصاصی که حاوی اصطلاحات یک علم خاص است. فرهنگ‌های متون از جمله فرهنگ‌های اختصاصی است که برای کمک به خواننده جهت فهم دقیق و درست متن مورد نظر تألیف می‌شود. طبیعی است هرچه متنی بیشتر مورد توجه مردم باشد نیاز به فرهنگ اختصاصی آن نیز بیشتر است.

کتاب شاهنامه از دیرباز در میان ایرانیان، و حتی غیرایرانیان، جایگاه والایی داشته است. وجود نسخه‌های خطی فراوان این کتاب در کتابخانه‌های جهان یا نزد مردم، نشان‌دهنده این امر است که مردم تا چه اندازه به این کتاب رغبت داشته‌اند و علی‌رغم حجم بسیار آن، نسخه‌ای از آن را برای خود تهیه می‌کرده‌اند و آنان نیز که سواد نداشته‌اند و یا امکان تهیه نسخه برایشان نبوده آن را از نقال‌ها و قوال‌ها می‌شنیده‌اند.

در سال‌های اخیر این توجه هم‌چنان چشمگیر است و پس از دیوان حافظ هیچ کتاب فارسی نیست که به اندازه شاهنامه تصحیح و چاپ شده باشد. چاپ‌های متعددی از جمله چاپ ماکان، موهل، بروخیم، رضائی، دکتر دبیرسیاکی، شاهنامه چاپ مسکو و اخیراً تصحیح دکتر خالقی از جمله اینهاست. علاوه بر آن، کتاب‌ها و مقاله‌های بسیاری نیز در مورد این کتاب سترگ نوشته شده است. از جمله کتاب‌هایی که برای فهم بهتر شاهنامه نوشته شده است فرهنگ‌های شاهنامه است که در زمان معاصر بخصوص پس از کار ارزشمند وولف شکل تازه‌ای گرفت. پس از آن شادروان نوشین در واژه

نامک پاره‌ای از دشواری‌های شاهنامه را حل کرد و بعد از آن نیز چندین فرهنگ برای این کتاب تألیف شده است.

طبیعی است که خوانندگان - بحق - انتظار دارند هر کتابی که در این زمینه چاپ می‌شود گامی به پیش باشد و اشکال‌های فرهنگ‌های قبلی را نداشته باشد و اطلاعات بهتر و دقیق‌تری به خواننده بدهد. اما کتاب واژه‌نامه شاهنامه که اخیراً توسط انتشارات فرزانه روز چاپ شده است این توقع را برآورده نمی‌کند.^۱ گرچه در مورد غلط‌ها و اشکالات کتاب می‌توان - متأسفانه - بیش از حجم خود کتاب نوشت، در اینجا تنها به ذکر بعضی نکات پرداخته می‌شود.

۱- یک دست نبودن روش تألیف کتاب

علی‌رغم اینکه اولین شرط و ویژگی یک فرهنگ باید رعایت روش یکسان در سراسر کتاب باشد، این امر در فرهنگ شاهنامه رعایت نشده است. این عدم رعایت روش یکسان بخصوص در ارائه شواهد بسیار چشمگیر و مشهود است و برای کلمات به دلخواه شاهد داده‌اند و این امر هم تابع هیچ منطق و دلیلی نیست و در مقدمه نیز به علت آن اشاره نشده است. حال آنکه در فرهنگ تخصصی یک متن همه واژه‌ها باید الزاماً دارای شاهد باشد.

برای مثال در صفحه ۷۲ واژه‌های تبیره، تبیره‌زان، تپش، تپنچه، تختگاه، تخم، تذرو، تراک، ترسا، ترسش، ترف و ترفند شاهد ندارند. حال اگر فرض را بر این بگیریم که مؤلف تنها برای واژه‌هایی که مهم می‌دانسته‌اند شاهد آورده‌اند می‌بینیم که در همین صفحه کلمه‌های تخش، ترسش، تپنچه و تختگاه حتماً نیازمند شاهد است تا معنای آنها را تأیید کند. در حالی که در همین صفحه برای واژه‌های تری به معنی رطوبت، ترازو به معنی برج میزان و ترگ به معنی کلاه شاهد آورده‌اند.

در صفحه ۷۳ این کلمه‌ها شاهد دارند: ترکش به

معنی تیردان، ترک‌وار به معنی مانند ترکان، ترگ به معنی کلاه‌خود. تفت به معنی زود و چابک. تفت، تفت، تفت، تفتن، به معنی رفت، می‌رفت، گرم و تند رفتن راهنوردی. اما این کلمه‌ها شاهد ندارند: ترنج به معنی میوه درخت بالنگ. ترنگ ترنگ‌ترنگ به معنی صدای برخورد اسلحه. تریاک به معنی پادزهر و داروی ضد زهر و سم و ترینه به معنی نوعی آش و...

این سنت در تمام صفحات کتاب رعایت شده است، البته برای رفع این ایراد در جایی نیز (مثل زیر مدخل بنده) ۳ شاهد آورده‌اند.

این عدم رعایت یکدستی ظاهراً تنها چیزی است که در سراسر کتاب رعایت شده و تنها اختصاص به شواهد ندارد. برای مثال دو مدخل روشن روان و روشن کمان پشت سر هم چنین است:

روشن روان (روشن صفت مقدم است برای روان):
روان روشن

روشن کمان: کنایه از آسمان روشن
و دیگر توضیح درون پرانتز را نداده‌اند یا دو کلمه مرکب با «سان»:

بیمارسان (بیمار + سان = ستان)

شارسان (به مراعات وزن)

و یا

بزیب (صفت مانند بخرد)

بنقرین (ب صفت‌ساز + نقرین)

و این شیوه در همه موارد اعم از ضبط کلمه، هویت دستوری، ریشه کلمه، ترکیب کلمه، ارائه معانی و دادن شواهد تکرار شده است.

۲- کاستی‌ها

گرچه در پشت جلد کتاب به صراحت تأکید شده است: «فرهنگ حاضر شامل معنی تمام واژه‌ها و شرح اعلام و اماکن شاهنامه و پاسخگوی مراجعات هر کسی است که نسخه‌ای از این کتاب جاودان در اختیار داشته باشد...» اما تنها در ۴ صفحه اول کتاب این واژه‌ها نیامده است: آباد. آبار. آب‌بند. آب‌داده. آبداری. آبروی.

آبستن. آبکش. آبنوسی. آتش. آتش‌آمیز. آتشکده. آجین. آخر. آخور. آذرتک. آراستن. آرایش. آرزو. آرغده. آری. آزاد.

در فرهنگ اختصاصی یک متن، مهم‌تر از واژه‌های بسیط، معنی ترکیب‌ها و تصویرها و کنایه‌های خاص شاعر است که معمولاً در فرهنگ‌های عمومی دیده نمی‌شود و فرهنگ اختصاصی متن باید پاسخ‌گوی این نیاز مهم خوانندگان باشد. زیرا معنی واژه‌های بسیط را در هر فرهنگ متوسط و بزرگ عمومی نیز می‌توان یافت. ولی متأسفانه در این کتاب به این مهم توجهی نشده است. برای مثال تنها در دو صفحه اول کتاب این ترکیب‌ها و تصویرها نیامده است: آب از تارک برتر گذشتن. آب از مغز برتر گذشتن. آب بر آتش ریختن. آب بر آتش زدن. آب به جوی چون مشک شدن. آب تیره به جوی اندر آمدن. آب در زیر کاه. آب روشن سیاه گردانیدن. آب مژگان برافشاندن. آب بستن. آبروی تیره کردن. آب زرد. آب شرم. آب شرم به چشم آوردن. آب شنگرف. آب فسرده. آب و آتش شدن. آب و رنگ دادن. آتش از آب برآوردن. آتش از آب ندانستن. آتش از آهن فروریختن. آتش از دریا برانگیختن. آتش بر سر آمدن. آتش به جایی افتادن. آتش اندر کنار کردن و...

اما کاستی‌ها تنها محدود به واژه‌ها و ترکیب‌ها نمی‌شود و در معناهای بیان شده نیز کاستی‌های بسیاری دیده می‌شود. برای مثال در معنی اولین واژه این کتاب یعنی «آب» تنها ۵ معنی ذکر شده است: ۱- نوشیدنی معروف ۲- رود یا دریا ۳- رونق و طراوت و تازگی ۴- آبرو، حیثیت و شأن ۵- گریه، اشک.

حتی اگر مؤلف محترم همه بسامدهای «آب» را در شاهنامه در اختیار نداشته‌اند تا بر اساس آن معنی کنند، تنها با مراجعه به لغت‌نامه دهخدا می‌توانستند دست‌کم ۵ یا ۶ معنی دیگر به این فهرست بیفزایند، مانند معنای عرق، بول، منی، شرم و حیا و... که در واژه‌نامه شاهنامه نیامده است. عجیب اینکه معنی بول و پیشاب را ذکر نکرده‌اند، اما دقیقاً یک صفحه بعد ترکیب «آب

افکند» را معنی کرده‌اند: «پیشاب ریزد» و در دو سطر پایین‌تر نیز «آب پاک» را «نطفه پاک» معنی کرده‌اند گرچه معنی نطفه در معانی آب ذکر نشده است. یا با مراجعه به همان لغت‌نامه دهخدا درمی‌یافتند که واژه «آبگیر» در شاهنامه دست‌کم به ۶ معنی به کار رفته است، حال آنکه ایشان تنها یک معنی برای آن ذکر کرده‌اند و این مسأله در مورد تقریباً همه واژه‌های کتاب که دارای چند معنی هستند دیده می‌شود.

۳- آوردن صیغه‌های افعال به ترتیب الفبایی خود

تاکنون همه فرهنگ‌های فارسی - اعم از فرهنگ‌های عمومی و فرهنگی‌های اختصاصی - معنی افعال را در زیر مصادر آنها می‌آورده‌اند. زیرا صیغه افعال زیاد است و آوردن همه آنها باعث می‌شود به حجم فرهنگ بسیار افزوده شود. هر فعل فارسی اگر در همه زمان‌ها و صیغه‌های متفاوت آن صرف شود، شامل ده‌ها صیغه می‌شود که معنای همه آنها را می‌توان زیر معنی مصدرشان آورد. به این ترتیب هم در حجم کتاب و نیز زمان مراجعه‌کننده صرفه‌جویی می‌شود و هم اینکه همه معنای یک جا آمده است، چون چه بسا یک صیغه خاص فعل دارای همه معانی نباشد. برای مثال فعل‌های آمدم، بیا، می‌آیی، همی آمد، خواهیم آمد و... که هر کدام را باید در جایی از فرهنگ یافت می‌توان در زیر مدخل «آمدن» دید. این شیوه تنها خاص فرهنگ‌های فارسی نیست بلکه فرهنگ‌های سایر زبان‌ها (مانند عربی و انگلیسی) نیز به همین شیوه عمل کرده‌اند.

ولی مؤلف محترم واژه‌نامه شاهنامه این شیوه «غلط» همه فرهنگ‌نویس‌ها را رها کرده‌اند و هر فعلی را به ترتیب الفبایی در جای خود آورده‌اند، البته طبق شیوه مرسوم کتاب در این مورد نیز روش یکسانی وجود ندارد. برای مثال در ص ۴۲ چند فعل آمده که در مورد هر کدام به گونه‌ای عمل شده است:

برساختند: آماده شدند
برشکفت: شکفته شد

اما در مورد دو فعل دیگر مصدر آنها نیز داده شده است.

برگاشت، برگاشتن: برگرداند، روی برگرداند
برگرای، برگرایم، برگراییدن: بسنج، بسنجم، امتحان کنم

و در همین صفحه یک مدخل به صورت مصدر است:

برشدن: بالا رفتن

طبق شیوه مختار این کتاب خواننده باید معنای «بیختن» را در زیر مدخل «خاک بیخت» و معنی «چیدن» را در زیر «چندند» بیابد گرچه در آنجا نیز چیدن یا چندن معنی نشده و نان چدی معنی شده است. البته خواننده این کتاب باید آن قدر با روش مؤلف آشنا باشد که اگر در شاهنامه به این مصراع برخورد: «بتابید روی و بخوابید چشم» و بخواند معنی ترکیب دوم مصراع را دریابد باید بداند که به حرف «خ» در زیر مدخل «خوابید چشم» رجوع کند و در همانجا این بیت را نیز معنی کرده‌اند.

ببندند دستش به خم کمند

بخوابند بر خاک چون گوسفند

و باز هم متأسفانه در این مورد نیز روش یکسانی اعمال نشده است از جمله «آمد به تنگ» و «آمد به تنگی فراز» مدخل شده اما بقیه صیغه‌های مصدر آمدن در فرهنگ دیده نمی‌شود و طبعاً نباید انتظار داشت که مدخل «آمدن» هم وجود داشته باشد.

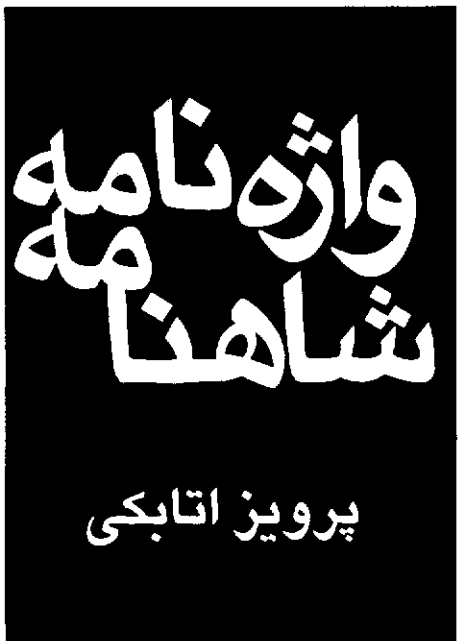
این روش تنها منحصر به مصادر و افعال نیست بلکه در مورد واژه‌ها نیز گاه خواننده تنها باید با رمل و اسطرلاب دریابد که معنای واژه کجا آمده است برای مثال در این بیت:

چنین گفت کاینک سر آن بناز

که تاج نیاکان بدو گشت باز

اگر خواننده معنی کلمه آخر مصراع اول را نداند باید

به جای اینکه به مدخل «بناز» یا حداقل «ناز» رجوع کند، مستقیماً به حرف الف و ذیل «آن» مراجعه کند تا در



واژه‌نامه شاهنامه

پرویز اتابکی

نشر و پژوهش فرزانه روز، چاپ اول، ۱۳۷۹

آنجا معنی کلمه مورد نظر خود را در «آن بنام» ببیند. هر چند که این واژه در شاهنامه چاپ مسکو به درست «نیاز» است.

معنی «آزار» را در مصراع «دوان آمد از بهر آزارتان» در زیر مدخل از بهر آزارتان آورده‌اند. معنی برخاستن را در مصراع «بکشستی چو با دیو برخاستی» در زیر با دیو برخاستن. برای آشنا شدن با شیوه مؤلف تنها چند مدخل آن را در اینجا می‌آوریم:

اندازه خویشت را ببیند: توان و قدرت خود را بسنجد.
اندر نوره، در نوره، در نور دیدن: درهم بیخ، طومارش را ببیند! پایان دادن به کاری.

بپردخت جای، بپرداختی... جای، بپرداز جای، جای پرداختن: تهی کرد، از میان برد، جای تهی می‌کرد، می‌گریخت، جای تهی کرد، آن را بزدای و از میان ببر.

پذیره، پذیره رفتن، پذیره شدن، استقبال. به استقبال رفتن، به پیشواز رفتن، روبرو شدن، پوی، بپوی، پویم، بپویم، بپوید، بپویدم، پویدن، رفتن، دویدن، رفتی نه بشتاب و نه نرم.

رستخیز پیدا کند: تجدید شود، نو شود.

۴) غلط‌های معنایی

این کتاب غلط‌های معنایی فراوانی نیز دارد که تنها به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

آفرین: فاعل خیر. نیکوکار

این معنی عجیب و غریب را از بیت زیر استنباط کرده‌اند:

بر آن آفرین کافرین آفرید

مکان و زمان و زمین آفرید
حال آنکه آفرین به همان معنای معمول سپاس و شکرگزاری است و شاعر خدا را سپاس می‌گوید که به او توان شکرگزاری داده است.

اندر: تالی، بدل، ناتنی، معنی غیریت می‌دهد. پدر و مادر اندر (در تداول خراسان) یعنی پدر و مادر ناتنی.

این معنای را نیز از این بیت دریافته‌اند:

به مشکوی من دخت فغفور چین

مرا خواند اندر جهان آفرین
و در ادامه چنین معنی کرده‌اند (یعنی سایه و بدل از خدا)

حال آنکه اندر تنها به صورت پسوند در واژه‌های ماندندر (مادر ندر) پندندر (پدر ندر) پسیندر و دختندر آمده است و به صورت مستقل هیچ کاربردی ندارد و معنی اندر نیز در این بیت همان معنی عادی «در» است یعنی او در جهان تنها ثناگوی من بود و جز به من به کسی توجهی نمی‌کرد، نه به این معنی عجیب.

برد: ۲- کیش به شاه در بازی شطرنج، پرت. مهره شاه را از راه کنار بکش.

این معنی نیز از این بیت دریافت شده است:

چو دیدی کسی شاه را در نبرد

به آواز گفتی که ای شاه برد
برد در اینجا همان معنی اول است: یعنی دور شو، دور باش، یا به عبارت بهتر برگرد.

به راه: همراه. اما چون شاهدهی برای این معنی ارائه نکرده‌اند معلوم نیست این معنی عجیب را از کجا و از کدام بیت استنباط کرده‌اند، به هر حال این کلمه به این معنی در هیچ فرهنگی ثبت نشده است.

جفته: ۲- هماره، هماهنگ، خاطرخواه

گرچه معلوم نیست هماره چه طور به معنی خاطرخواه است اما این معنای از این بیت بیرون آمده است:

دلت جفته بینم همی سوی گو

برآنی که او را کنی پیشرو
کلمه دوم مصراع اول «جفته» است که به معنای مایل از مصدر چفتن به معنی خمیدن و میل کردن، نه جفته به این معنای شگفت.

برخی واژه‌ها نیز هستند که در فرهنگ‌های معتبر ضبط نشده است و به ظاهر نیز غلط می‌آید اما از آنجا که مؤلف برای آنها شاهدهی ارائه نکرده است نمی‌توان آنها را یافت و معنی درست آنها را فهمید. از جمله:

بیخ رست: ریشه درخت. پاجوش درخت که از ریشه برجوشد و برآید.

گرچه همان طور که گفته شد شاهد کلمه ارائه نشده اما ظاهراً کلمه را از این بیت دریافته‌اند:

سپاسم به یزدان کز این بیخ رست

برآمد یکی شاخ فرخ درست
که طبعاً دو واژه آخر مصراع اول بیخ رست به صورت صفت و موصوف است و رست نیز یعنی محکم و استوار و خدا را شکر می‌کند که از ریشه محکم خاندان اصیل، شاخه تازه و فرزندی دیگر سر برزده است.

این کلمه نیز بی هیچ شاهدهی آمده است:

خاک رنج: خاک رنگ، خاکی، گرد و غبار، خاکسار

که نتوانستیم آن را جایی بیابیم.

۵) ضبط‌های غلط

پاره‌ای واژه‌ها در این کتاب آمده است که معلوم نیست از کجا آمده یا چگونه ساخته شده‌اند برای مثال: بهرهای (بهر+ی): برای، از برای، از جهت، سزاوار کار این کلمه در این بیت آمده است:



جهان را ز بهر خورش ساختند

ز بهرای بیشی نپرداختند
البته این بیت در چاپ‌های معتبر شاهنامه و
کشف‌الایات چاپ دکتر دبیر سیاقی نیامده است.
برآرم (اول شخص جمع مضارع) برآوریم، برآوریم،
گویش خراسانی از تمام صیغه‌های سوم شخص جمع افعال
ماضی و مضارع که یای ضمیر جمع را به کسره تبدیل و تلفظ
کنند.

(البته لازم به توضیح نیست که برآوریم اول شخص
جمع است نه سوم شخص جمع افعال) این ضبط به
عقیده مؤلف محترم در این بیت است:
از ایران و ایرج برآرم دمار
حال چرا به همان شیوه همه خوانندگان آن را برآرم
یعنی برآورم نخوانیم، پرسشی است که مؤلف محترم
باید به آن پاسخ بدهد.

۶) آمیختن مدخل‌ها

در همه فرهنگ‌ها واژه‌های مشابه را بر اساس
هویت دستوری، اشتقاق و ریشه کلمه جدا می‌آورند، اما
در این فرهنگ این امر رعایت نشده است و واژه‌هایی را
که صرفاً از نظر شکل یکسان است یکجا آورده‌اند. برای
مثال کلمه آفرین به معنای تحسین و زه و معنی صفت
فاعلی یعنی مخفف آفریننده زیر یک مدخل آمده
است.

«باز» به معنی پرنده شکاری و به معنی سوی و
جانب و به معنی پیشوند یکجا آمده است. همین طور
کلمه باره به معنای بارو اسب و بارو تنها یک مدخل
دارد. نیز مدخل‌های آورد، بر، بهی و...

اما در این قسمت نیز روش یکسانی رعایت نشده
است و بعضی واژه‌ها به اشتباه (یا به درست) دارای
مدخل‌های جداگانه است مثلاً «بپای» براساس هویت
دستوری جدا شده است. و هم چنین «برز» و...

بخش دوم و بخش سوم کتاب یعنی شرح نام‌ها و
شرح جای‌ها هیچ کمکی به خواننده نمی‌کند زیرا
توضیحی درباره معانی نام‌ها، اشتقاق آنها، پیشینه آنها

و... ندارد و تنها همان اطلاعی را به خواننده می‌دهد که
خود از خواندن بیت درمی‌یابد.

برای مثال درباره آرش تنها چنین گفته شده است:

آرش: پسر هقیما. برادر کاووس

در مورد بارید نیز گفته شده:

بارید: نوازنده و سراینده مشهور خسرو پرویز

اما آنچه در این بخش جالب است این است که
مؤلف صفات پهلوانان را نیز در بخش نام‌ها آورده است

بنابراین بدانم و بدگمان چنین معنی شده است:

بدنام: افراسیاب

بدگمان: افراسیاب

بنابراین خواننده هر جا در شاهنامه به کلمه بدگمان
و بدنام برخورد کرد باید بداند همان افراسیاب بدنام
معروف است نه بدنام دیگری.

کلمه شاه در شاهنامه را چنین معنی کرده‌اند:

۱- اسفندیار ۲- افراسیاب ۳- بهرام گور ۴- تژاو

۵- برموده ۶- خاقان چین ۷- (کنایه از) زال زر ۸- سرخه

از زبان پدرش افراسیاب در سوگ او ۹- سیاوش ۱۰-

شاه مازندران ۱۱- شاه هاماوران ۱۲- شیده ۱۳- فرود

۱۴- فریبرز ۱۵- فریدون ۱۶- کافور مردمخوار

۱۷- کرکوی در جنگ وی با سام (کنایه) ۱۸- کیخسرو

۱۹- کی کاووس ۲۰- گشتاسب ۲۱- لهراسب ۲۲-

محمود غزنوی. و برای جلوگیری از اطاله کلام تنها باید

دانست که سپهدار ۱۷ معنی دارد و سپهد ۲۸ معنی.

دیگر به عهده خواننده است که بداند واژه در بیت مورد
نظرش به کدام یک از اینها برمی‌گردد. و اینکه چرا مثلاً

در معنی کلمه شاه نام جمشید و تهمورث و مرداس و

ضحاک و منوچهر و بقیه شاهان خوب یا بد حذف شده

است دلیل آن همان است که در بخش اول گفتیم.

پانوش:

۱- این کتاب در سلسله «آثار مرجع فرزاد» چاپ شده است

که امیدوارم سایر آثار مرجع این انتشارات این اشکال‌ها را نداشته

باشد.

نامه‌های ملک الشعرا بهار

این کتاب، شامل یکصد و ده نامه از ملک الشعراء
بهار است که در طول نزدیک به چهل سال و در ارتباط با
حوادث مختلف سیاسی - اجتماعی نگاشته شده است.
نخستین نامه مربوط است به درخواست لقب
«ملک الشعراء» از استان قدس رضوی. پس از مرگ
پدرش در سال ۱۲۹۲ ق. و آخرین آنها،
نامه‌ای است خصوصی به یکی از اقوام بهار که در
سپتامبر ۱۳۲۹ نگاشته شده است. این نامه‌ها به لحاظ
موضوعی، تقسیم می‌شود به:

- نامه‌های خانوادگی، مانند: نامه‌های بهار به
همسر (پیش از ازدواج) و فرزندان.
- نامه‌های سیاسی، مانند: نامه‌های بهار در ارتباط
با انتخابات مجلس پنجم و با به محمدعلی فروغی به
هنگام تبعید در اصفهان.
- نامه‌های ادبی، مانند: نامه‌های بهار به رئیس
دارالمعلمین، مربوط به طرح پیشنهادی تدریس تاریخ
ادبیات ایران و با نامه منظوم او به صادق سرمد.
- نامه‌های دوستانه، مانند: نامه‌های بهار به
زین‌العابدین رهنما، محتسب مینوی و محمدعلی
جمالی‌زاده.
- نامه‌های اداری، مانند: نامه‌های بهار به رئیس
دانشکده ادبیات.

بلندترین نامه، پیش‌نویس تحلیلی است مفصل از
اوضاع ایران بعد از جنگ جهانی اول که مخاطب آن
معلوم نیست و کوتاهترین آنها، تقاضانامه‌ای است
خطاب به شهریارانی در ارتباط با اخذ پروانه مسافرت به
گیلان که در مرداد ۱۳۱۸ نوشته شده است. نامه‌های
بهار به همت علی میرانصاری فراهم شده است و از
سوی سازمان اسناد ملی ایران منتشر خواهد شد.